

مکاسب محرمه / حقوق معنوی

ادله نفی حقوق معنوی

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض کردیم که در مقابل ادله مثبتیه حق معنوی و حقوق معنوی ادله نافییه ای اقامه شده بود یا ممکن است اقامه شود که دو دلیل از این ادله را مطرح کردیم و به آن پاسخ داده شد.

دلیل سوم: مالکیت اوصاف

دلیل سومی که ممکن است اینجا برای نفی حقوق معنوی اقامه شود این بیان است گر چه به نحوی ممکن است این بیان در بحثهای قبلی مطرح شده باشد اما در حدی است که بتوان آن را مستقل مطرح کرد این دلیل سوم اینطور است که مالکیت شیء مالکیت نسبت به اوصافش هم است و اوصاف تابع عین هستند ملکیت و مالکیت، مقصود از اوصاف همان خطوط و تصاویر و امثال اینها است که ممکن است در یک چیز وجود داشته باشد الان آن قالی که اینجا وجود دارد یک موادی و نقوش و اوصافی دارد که مشهود است و تابع آن مواد است وقتی که در این مواردی که ما اوصاف و نقوشی داریم و عینی داریم که این اوصاف و نقوش در آن نقش بسته و از نظر وجود خارجی تبعیت آن را دارد.

در مقام تملک و مالکیت هم اوصاف شیء تابع خود شیء است و تابع عین است و مالکیت عین مستلزم مالکیت اوصاف تابعه للعین است این یک امر عقلانی و واضح و طبیعی است وقتی کسی ماشینی را می خرد تبعاً هم اجزاء ماشین را در حقیقت خریده است که وجود مادی دارند ماشین که خریده یعنی لاستیکش و صندلیش را خریده و آن چیزهایی که اجزاء است و هم اوصافی که تابع و اعراض تابعه للعین را مالک می شود یعنی رنگ و نقش و شکلی که دارد و امثال اینها، پس تملک عینی هم مستلزم تملک ابعاض و اجزاء آن عین است و هم تملک اوصاف و اعراض آن شیء است این یک قاعده واضحه است که تملک عینی همانطور که مستلزم تملک ابعاض و اجزاء است مستلزم تملک اعراض و اوصاف آن است. و تفکیک بین تملک وصف و عرض و تملک خود عین این خلاف آن امر طبیعی است ممکن است که در بعضی از اوصاف و اعراض بیاید آن را از تملک خارج کند ولی به طور طبیعی آنها تابعیت دارد یعنی اگر کسی هم بگوید که امکان شرعی و عرفی تفکیک وجود دارد ولی بدون ذکر و بیان این امکان ندارد و علی القاعده تابع خود عین است.

مالکیت اوصاف در معامله

البته در اینکه می شود اینها را در مقام معامله و اینها تفکیک کرد آن جای بحث است ممکن است بعضی از اوصاف و اعراض را بتوان در مقام تملیک جدا کرد اما وقتی که این کار انجام نشود و عینی فروخته شود عین و ما يتألف

بالعین در واقع فروخته می شود که ما يتألف بالعین هم ابعاض و اجزاء است و هم اوصاف و اعراض است این حالت طبیعی معاملات است. خانه ای را که بفروشد هم این سنگ ها و آهنها و در و مصالحی که جزء خانه است فروخته شده است و هم رنگ و نقوش و شکل و اشکال و اوصافی که در این خانه و اتاقها و حیاطش است به تبع آن اینها فروخته شده و ملک این شخص شده است.

مالکیت اوصاف در حقوق معنوی

پس بیع همه ابعاض و اجزاء و اوصافش است و این طبیعت به طور طبیعی است. و تفکیک معنا ندارد. در ما نحن فیه هم اینطور است وقتی یک کسی مالک این کتاب یا این صفحه شد همانطور که مالک این اجزاء و ابعاض این ورق و صفحه و کتاب است مالک این خطوط و نقوش هم است این خطوط و نقوشی که حاکی از یک فکر است و در این کتاب حاوی یک علم است که عنوان حالت اوصاف برای این اوراق و امثال این دارد او هم مملوک این شخص می شود وقتی که در بازار رفت و کتاب جواهر را خرید همینطور که مالک این جلد و ورق و صفحه و شیرازه و صحافی آن می شود، مالک آن خطوط و نوشته های نقش بسته بر این صفحات هم می شود. و تفکیک معنا ندارد. مالک آنها که شد این خطوط و نقوش و اینها در ملک او است وقتی ملک او شد می تواند تصرف کند از جمله اینکه می تواند زیر دستگاه افست ببرد و از آن یک نمونه دیگری از این خطوط و نقوش بگیرد چون خطوط و نقوش هم مال اوست و می تواند آن را تکثیر را کند. این بیان دیگری است که پس حق تکثیر دارد کسی که کتابی را خریده است ولو اینکه یک نسخه خریده حق استنساخ و تکثیر را دارد یا یک اثر ادبی را اگر خریده و می تواند آن را تکثیر کند یا یک اثر صنعتی را خریده می تواند آن را تکثیر کند چون شکل و هیئت و **عطوط ۸/۷** و اینها که همه اعراض است ملک او شده و مالک می تواند از آن استفاده کند.

« عین » حامل « وصف »

این کمی با آن بیان سابق قبلی هم نزدیک است برای اینکه آنجا می گفتیم که مالک شیء **یتصرف فی کیف ما شاء**. منتهی این بیان سوم فنی تر شده از حیث اینکه می گوید این هیئات و اشکال و نقوش را نمی شود از خود آن ماده خارجی تفکیک کرد و با ماده خارجی **ایت** ارتباط دارد و لذا می تواند از آن استفاده کند و تکثیر کند. این هم بیان سوم است که با قبلی تناسبی دارد منتهی کمی **ادق** است و با یک زاویه خاصی به این موضوع پرداخته که همان رابطه وصف و موصوف و عرض و معروض است و تبعیت اعراض نسبت به معروض در ملکیت و مالیت و اینها است. شاهد برای اینکه این تفکیک نمی شود نکته درستی است شاهدش این است که کتاب را خریده برای اوصاف و نقوشش، عرض که عرض و وصف است از نظر عرفی اینها اوصاف این صفحات است ولی هدف او این اوصاف و اعراض و نقوش است و الا اگر این نقوش و اینها نبود هرگز این را نمی خرید منتهی خرید روی مجموع و عین وصفش آمده است منتهی چرا عین را خریده به خاطر اینکه این عین حامل این وصف است اگر

این عین حامل این وصف نبود آن را نمی خرید در خیلی از چیزهای دیگر هم همینطور است. می رود ماشین می خرد برای اینکه ماشین این اوصاف را دارد آن اجزاء و ابعاض را به خاطر این اوصاف و اعراض خریده مرغوبیت این برای او از این حیث این اوصاف است ولی اینطور نیست که خود آن مواد ارزش نداشته باشد ارزش دارد منتهی اقدام او به خاطر این است که این اوصاف را دارد. این بیان دیگری است که اینجا مطرح است. این بیان یک بیان ادق از بیان سابق است و روی اوصاف و اعراض تکیه می کند.

تقریر بر دلیل سوم

بیان سوم و دلیل سوم را می شود به نحوی پاسخ داد و پاسخش مبتنی است بر همان نکته دقیقی که ما دیروز عرض کردیم و آن نکته این است که ما این را حرف را قبول داریم یک وقتی است کسی می گوید که وقتی شما کتاب جواهر را خریدید یک وقت است که کسی ادعا می کند که این نقوش را مالک نیستی و لذا نمی توانی تکثیر کنی اگر کسی این را بگوید ما اشکال شما را وارد می دانیم که بعضی از بیانات حقوقی هم که در آن کتاب وسیط یا در این مقالات نقل می کنند ظاهرش این است یعنی می گوید که شما وقتی کتاب می خرید مالک این نقوش و اوصاف نمی شوید اگر کسی در بحث حقوق معنوی اینطور بگوید آن وقت اشکال شما وارد است ولی ما اینطور نمی گوییم ما طور دیگری عرض می کنیم به عبارت دیگر کسی که می گوید خریدار یک کتاب یا اثر هنری یا اثر صنعتی حق تکثیر ندارد این دو جور می تواند این را تصویر کند:

الف. تفکیک در مالکیت عین و اوصاف

تصویر اول این است که بگوید خریدار این کتاب مالک آن عین و ابعاض مادی این کتاب می شود که عبارت است از جلد و کاغذ و شیرازه و صحافی که شده و مواد خارجی که در این به کار رفته مالک اینها می شود و اما مالک اوصاف که این نقوش باشد نمی شود البته در نگاه عقلی خود این نقوش هم جوهر است ولی در نگاه عرفی اینها جزء اعراض و اوصاف است این یک تصویر است که می گوید که شمائی که این کتاب را خریدید و این فحه ای که از من خریدید مالک این ابعاض مادی و ملموس این می شود اما مالک این نقوش نمی شود که توابع است چون مالک اینها نمی شود حق تکثیر ندارد.

به عبارت دیگر این نقوش و اینها در ملکیت مؤلف باقی می ماند این یک تصویر است. این تبعیض در مالکیت عین و اوصاف است. این یک تصویر است که مبتنی بر تفکیک در مالکیت عین و اوصاف است به گونه ای که عین به مشتری منتقل می شود ولی نقوش و تصاویر و اوصاف که حامل آن ایده های علمی است این در مالکیت مؤلف باقی مانده است و لذا این را نمی تواند تکثیر کند. اگر چنین تصویری باشد فرمایش شما درست است که این مستلزم تفکیک در مالکیت عین و اعراض است. و این تفکیک عرفی نیست اگر عرفی هم باشد این کار انجام نشده است. کسی که می خرد فقط کتاب را نمی خرد یعنی آن ابعاض و وجود مادیش را بخرد نه همه این را با

نقوش و تصاویر می خرد. این تصویر اگر باشد اشکال دارد که چه کسی گفته ما وقتی کتاب را می خریم ابعاض مادی و اجزاء محسوس و ملموسش را می خریم و آن اوصاف و نقوش را نمی خریم نه اینطور نیست واقعاً آنها را هم می خریم و لذا می توانیم آن را بخوانیم استفاده کنیم و از آن انتفاع ببریم و یک نوع انتفاعش هم این است که تکثیر کنیم. اگر این تصویر اول باشد این استدلال سوم و دلیل سوم برای نفی حقوق معنوی درست است برای اینکه این تفکیک نیست. وقتی می خرد همه اش را می خرد و انتفاع به همه آنها هم جایز است هم می تواند این خطوط را بخواند و هم می تواند از خود کتاب بهره دیگری ببرد. برای اینکه اینجا تفکیک و تبعیض نیست. این تصویر اگر باشد فرمایش شما و استدلال هم درست است.

ب. عدم مالکیت محتوای علمی

اما تصویر دیگری است که این استدلال خدشه ای در آن وارد نمی کند. تصویر دوم اینجا این است که مالک عین مالک اوصاف و اعراض و کتابات و نقوش آن هم شده است اما نه مالک آن ایده کلی انتزاعی که در ذهن مؤلف است و پدیدار شده توسط مؤلف است مالک آن کلی نمی شود مالک این شده ولی مالک آن امر انتزاع تجریدی یا مضمون و محتوای علمی قائم به این شخص که خودش عند العقلا یک تعینی دارد و یک نفس الامری در عالم دارد غیر از آنچه که اینجا تعین پیدا کرده است مالک آن نمی شود و الا مالک خطوط و نقوش این شده است ولی مالک آن مضمون علمی و محتوای علمی و ابداع و اختراع که یک نفس الامری در این عالم دارد و غیر از عین کتاب خارجی معین خارجی و جزئی حقیقی خارجی، مالک آن نمی شود و این تفکیک مانعی ندارد که مالک این خطوط و تصاویر شده است ولی مالک آن مضمون و محتوای علمی نشده است. آن در مالکیت و ملکیت مالک مؤلف باقی مانده است. از این جهت است که او می تواند در خطوط و نقوش تصرف کند بخواند و دهد دیگری بخواند و امثال اینها، منتهی مادامی که مزاحمتی با مالکیت آن مالک مضمون علمی نداشته باشد مادامی که تراحمی با مالکیت آن مؤلف و نویسنده نداشته باشد. تا کجا این مزاحمتی ندارد تا وقتی که به استنساخ و تکثیر نرسد اگر بخواهد تکثیر کند تصرف در مال خودش می کند نمی گوید مالش نیست.

جمع بندی (نظر آقای اعرافی)

تصویر اول می گفت مالش نیست تصویر دوم می گوید مال اوست منتهی این تصرف مالکانه مزاحم با تصرف مالکانه شخص دیگری است و لذا او نمی تواند ایجاد مزاحمت کند. این محدودیت در اینجا وجود دارد که دیروز هم به آن اشاره کردیم. از این جهت است که در بحث حقوق معنوی بر خلاف بعضی از تقریرها و تصاویری که در کتب حقوقی آمده ما تصویر دوم را قبول داریم در بعضی از رساله و و کتب حقوقی همان تصویر آمده است یعنی در حقیقت می گوید که شخص مالک نقوش و تصاویر نمی شود مالک اوصاف موجود در کتاب که این نوشته باشد نمی شود مالک صفحه و جلد و ورق است و لذا چون او مالک نمی شود نمی تواند تکثیرش کند.

این یک تصویر از حقوق معنوی است که ما این تصویر را قبول نداریم برای اینکه می‌گوییم که وقتی خرید اوصاف و اعراض را هم می‌خرد حتی اگر تفکیک هم از نظر عرفی درست باشد اینجا تفکیک نشده همه کسانی که کتاب می‌خرند کتاب جواهر را می‌خرد کتاب رسائل را می‌خرد و کتاب کذا را می‌خرد و این کتاب کذا متقوم به این اوصاف است و تفکیکی وجود ندارد. این تصویر را ما قبول نداریم که حقوق معنوی را مبتنی بر این تصویر غلط کنیم نه تصویر ما تصویر دوم است که می‌گوییم گرچه او مالک اوصاف و اعراض شده و می‌تواند در این خطوط تصرف کند خودش استفاده کند و به رفیقش و بچه‌اش دهد و انواع انتفاعات را می‌تواند از آن ببرد ولی یک نوع انتفاعی است که با مالیکت یک شخص دیگری مزاحمت دارد و آن تکثیرش است این موجب این می‌شود که در حریم مالیکت آن مضمون علمی که امر انتزاعی و تجریدی است وارد شود و چون آن مزاحمت را دارد نمی‌تواند وارد آن شود. این هم پاسخ استدلال سوم است که در حقیقت نوعی بیان دقیق تر و فنی تر نسبت به بیان دوم است. این استدلال سوم است که پاسخ دارد.

مالکیت غیر مسلمان

مال کفار حربی احترام ندارد مگر اینکه معاهد باشد. همانطور که چند بار عرض کردیم مالکیت غیر مسلم به یکی از این امور است یا اینکه کافر اهل کتاب یا ذمی باشد دوم اینکه معاهد باشد یعنی نوعی پیمانی داشته باشیم که بر اساس آن ولو کافر غیر اهل کتاب یا غیر ذمی است. سوم هم اینکه بر حسب یک عناوین ولایی و ثانوی یا فرمان حکومتی برای آنها احترام قائل شده باشد ولو معاهد هم نباشد. یکی از این سه یا چهار عنوان احترام پیدا کند.

دلیل چهارم: عدم مالیت امور معنوی

آخرین دلیل و دلیل چهارم برای نفی حق معنوی این است که کسی بگوید که شما که می‌گویید این شخص نویسنده یا مؤلف یا مبتکر و مبدع و مخترع مالک است مالک چه چیزی است؟ می‌گوییم مالک مضمون و محتوای علمی است آن مضمون و محتوای علمی یک امر تجریدی و انتزاعی است و ممکن است کسی اشکال کند و استدلال کند که مالکیت و اولویت و حقیقت باید به یک عینی و یک امر ملموسی تعلق بگیرد نه به یک امر انتزاعی و تجریدی، نسبت به آن مالیکت و اینها عرفیت ندارد و معقول نیست و متصور نیست و امثال اینها، این چیزی که شما در اینجا تصویر می‌کنید که مالکیت نسبت به حقوق معنوی خودتان می‌گویید معنوی یعنی چیزهایی که ملموس و محسوس و عینیت خارجی ندارد و این متعارف نیست و آنچه که ما سراغ داریم این است که مالکیت یا اولویت و احقیقت و اینها در امور مادی است یا انتفاعاتی که نسبت به یک امر مادی برده می‌شود و این امر ذهنی آن پدیده‌ای که نفس الامرش همان یک امر ذهنی و تجریدی است این نمی‌تواند متعلق مالکیت شود و نمی‌تواند مالیت پیدا کند. یعنی این امر تجریدی انتزاعی نمی‌تواند مالیت پیدا کند. این هم چهارمین دلیلی است که از آن امر تجریدی و انتزاعی نفی مالیت می‌کند.

تقریر بر دلیل چهارم

جوابش این است که نه وجهی ندارد که ما به این ملتزم شویم اینکه یک امر انتزاعی تجریدی مالیت پیدا کند امر متعارفی نیست و شاهدش هم این است که در این عرف موجود بین المللی امروز همه برای این ارزش قائل هستند و مالیت برایشان قائل است و مالیت این شیء متقوم به این نیست که آن امر محسوس باشد. یک کمی بخواهیم تقریب به ذهن کنیم می کنیم مالک شیء مالک منافعش است منافع شیء یک امر خارجی ملموس نیست وقتی که کسی مالک یک ماشینی شد مالک منافعش هم است منفعی که یک امر خارجی نیست بهره ای که می شود از این برد و سوارش شد. اینها یک امور غیر ملموس است و در عین حال آنها مالیت دارد و لذا اجاره داده می شود. یا مثل حق اختصاص و تحجیر و اینها که آن مال نسبت به منافعش اولویت دارد بدون اینکه ملک او و مال او عین شود. نظیر این در آنجا ها وجود دارد البته اینجا با آنها یک مقدار تفاوت دارد ولی بهترین شاهد برای اینکه این عرفیت دارد این است که الان در اعراف بین المللیه و عرفهای موجود همه برای امر مضمون کلی یک مالیت قائل استند. آن هم محدود و متحد و متقدر به یک قدری است برای اینکه می گوئیم این مضمون علمی اگر در یک صفحه بیاید این کتاب می شود. از این باء بسم الله شروع می شود و به تاء تمت ختم می شود و همه چیزش هم دقیق طراحی و تنظیم شده کاملاً در نفس الامر خودش یک امر متعینی است یا ماهواره ساخته این ایده ماهواره ای که در ذهن او است تحد و تعینش به این است که اگر عینیت پیدا کند این می شود. یعنی اجزا و ابعاضش این است فرمول و قواعدش این است و از نظر عرفی محد و معلوم است یعنی یک چیزی مجهول نیست اگر بخواهد آن را معامله کند کاملاً معلوم و متعین و مشخص است. بهترین شاهدش هم این است که الان اینها را کاملاً امر متعارف و معلوم و مشخص می داند و برایش مالیت قائل است و با آن معامله می کند و حق خودش را خرید و فروش می کند.

نظر آقای اعرافی

یک استدلال این است که می گوید چیزی که محسوس و ملموس نیست نمی تواند مالیت داشته باشد یعنی عرفیت ندارد. استدلال این است که مالیت یک امر غیر ملموس و محسوس عرفیت ندارد این چیز متعارفی نیست ما می گوئیم بله ممکن است بگوئیم در ازمنه سابق نبوده ولی الان مالیت دارد چیزی هم که مالیت پیدا کرده در شرع جایی نگفته که مال باید اینطور باشد آنچه که عرفاً مال شد الناس مسلطون علی اموالهم و عرف امروز این را مال نمی داند ولو اینکه ملموس نباشد. ممکن است کسی بگوید چیز غیر ملموس نمی تواند مال باشد. ممکن است کسی بگوید چیزی که تجریدی و انتزاعی است نمی تواند مال باشد بحثهای ارتکازی اینطور است می گوئیم اگر به ارتکاز خودت عقلائی امروز مراجعه کنیم می بینیم این می تواند مال باشد. این مدعا نیست تحلیل ارتکاز است

یعنی به عبارت دیگر ما جواب این استدلال را اینطور می دهیم می گوئیم چه کسی گفته مال باید یک امر عینی خارجی باشد دلیلی بر این نداریم.

مفهوم « نفس الأمر »

یک مضمون انتزاعی تجریدی هم می تواند ارزش پیدا کند چرا ارزش پیدا کند برای اینکه همان را می شود در قالب مادی ریخت و کم و زیادش کرد و از آن بهره برد. آن هم همینطور است یعنی تعلیم و تعلم است که تعلیم و تعلم خودش یک انتفاع غیر مادی است گفتم این انتفاعات غیر مادی تا حدی به ذهن تقریب می کند ممکن است بگوئیم این با آن کمی تفاوت دارد اصل قصه این است که این مالیت چیزی تابع تشخیص عرف است دلیلی نداریم که مالیت حتماً باید متقوم به یک امر ملموس عینی باشد در این زمان این را عرف مال می داند. گاهی می گوئیم ذهنی، گاهی می گوئیم نفس الامر، نفس الامر این چیزی نیست که متقوم به ذهن او باشد برای اینکه او ممکن است بمیرد ولی این نفس الامری دارد که کلیش الان در یک کتابی که دست کسی است محفوظ است. یک بحث جهان سومی بعضی از غربیها دارند که آن حرف نفس الامر غیر از ذهن و عین است. قابل نقل انتقال است برای اینکه می شود در اوصاف و نقوش خارجی ریخت اگر نمی شد ریخت ممکن بود بگوئیم قابل نقل و انتقال نیست. و لذا اگر یک ایده ای باشد که ایده را نمی تواند نقل و انتقال دهد نه تعلیم و تعلم پذیر است نه تعین پذیر در یک کتاب است نمی شود بگوئیم آن مالیت دارد. چون نمی شود کاریش کرد. مثل بعضی مکاشفات که می گوید این متقوم به شخص است و قابل نقل و انتقال نیست و قابل نوشتن هم نیست نمی توانیم بگوئیم آن مالیت عرفیه دارد. پوپر حرفی دارد او می گوید غیر از ذهن و عین ما یک عالم سومی داریم حرفش با آن معنایی که گفته درست نیست ولی این همان نفس الامر وسیعی است که ما در فلسفه گفتیم. چیزی که خلق کرد در یک نفس الامری تقرر دارد. آن جداً متعلق حق و مال است کتاب را که فروخته یکی از تشخصات آن را فروخته نه کل آن را، چون کلی را منتقل نکرده ام تا جایی که به مالکیت کلی من لطمه نزنند. این حیثیت تقریریه نیست تعلیلیه است. چون می تواند تعین پیدا کند مالیت دارد ولی مالیت کلی عین مالیت جزء نیست می شود این جزئی را نقل و انتقال داد بدون اینکه کلی را نقل انتقال دهد. در نفس الامر است نه در ذهن، بما له من الوعاء الوسیع همانطور که در فلسفه گفته شده است.

جمع بندی

تا اینجا ما بحث را می بندیم به این شکل که من یادم نیست که در ادله مثبتیه بحث ولایت را مطرح کرده ام یا نه، در ادله مثبتیه چند شش دلیل آوردیم.

حقوق معنوی همان « نفس الامر »

ادله مثبتة حق معنوی را گفتیم که یکی دو دلیل را قبول داشتیم عمده اش همان مالیت عرفیه حقوق معنوی و آن امر کلی انتزاعی در اعصار جدیده است. که از میان آن شش دلیل این را پذیرفتیم بعد هم به ادله نافیة حقوق معنوی پرداختیم که همه این چهار دلیل را تکمیل کردیم و مناقشه شد و پاسخ دادیم. فتحصل مما ذکرنا الھنا. اینکه ما این تصویر را از حقوق معنوی می دانیم که هر چیزی که کسی خلق و ابداع کرد آن امر کلی که نفس الامری برای خودش دارد در مالیت دارد و در مالکیت خالق آن اثر و پدیده است و مبدع و مؤلف است و فروش یکی از تعینات آن کلی معنایش فروش آن خود کلی نیست بلکه فروش یکی از جزئیاتش است. هم او مالکیت نسبت به آن کلی دارد که له نفس الامر و له تقرر فی نفس الامر و خریدار یک نسخه هم مالک این نسخه **بجميع فيها من النقوش و اعراض** است.

حکم رعایت حقوق معنوی

از جمله اینکه می تواند این نقوش را تکثیر کند منتهی در تکثیر که می رسد چون این مالیت با آن منافات دارد محدود می شود. و نباید مزاحمتی در مالیت او ایجاد کند. و لذاست که می گوئیم اگر کسی آن تصویر اول را در همین بحثمان گفت گفت کسی که این کتاب را خرید مالک نقوش و تصاویرش نمی شود آن وقت اگر بیاید تکثیر کند تکثیر چیزی کرده است که در مال دیگری است و لذا این ملک او نیست کتابهای جدیدی تکثیر شده چون اصلاً مال او نبود. بنابراین اینکه تفکیک ملکیت باشد مال او نیست اما بنابر نظر ما اگر آمد این شخص تکثیر کرد این حکم تکلیفی را نافرمانی کرده است و خلاف کرده و می تواند مجازات هم شود.

مالکیت خریدار در حق معنوی اثر

اما نسخه هایی که تکثیر کرده مال او است ثمره آن دو تصویری که ما عرض کردیم خوب دقت کنید که در حقوق معنوی دو تصویر وجود دارد در این نتیجه گیری که می گوئیم یک تصویر این است که کسی بگوید که کلیت این ایده مال آن شخص مؤلف و اینها است و تشخصهای آن که این نقوش و تصاویر هم باشد که در این هزار جلد کتاب آمده این نقوش هم مال اوست فقط این اوراق و صفحات فروخته شده است. اگر کسی این را بگوید که ظاهر بعضی از حقوق دان ها مثلاً این است یا بعضی از نوشته ها این است یک تصویر است یک تصویر این است که این کتاب خاص **بما له فيه من النقوش و الكتابات و تفاسیر و الخطوط** منتقل شده است. بنا بر تصویر اول اگر کسی آمد خلاف کرد و این کتاب را افست گرفت آن افستها و نسخ بعدی هم چون تکثیر چیزی است که ملک او نیست مال اولی است و حداقل این است که مال او نیست. اما بنا بر تصویر دوم اینها مال او است فقط خلاف تکلیفی کرده است ولی مال او است منتهی باید آن ضرری که متوجه او کرده باید جبران کند.

این دو تصویر با ثمره نزاع دقیق که عرض می‌کنم در جایی ندیده‌ام که این دو تصویر این تفاوت را دارد بنا بر یک تصویر تکثیر نسخ از یک کتاب هم خلاف تکلیفی در آن است و خلاف شرع انجام داده است هم اینکه مالک نسخ بعدی نیست البته مالک عینش است. ولی بنا بر تصویر دوم مالک است منتهی خلاف حکم تکلیفی عمل کرده و از نظر وضعی هم چون ضرری متوجه آن شخص کرده است باید آن ضرر را جبران کند این تفاوت هم ثمره این دو تصویر است.

فروعات

بعد از این بحثها که اگر یک تکمله ای باقی ماند وارد در یک تنبیهات و فروع مسأله می‌شویم که این تنبیهات و فروع شاید به ترتیب هفت هشت یا چهارده پانزده فرع و تنبیه در مسأله است که به ترتیب عرض خواهیم کرد.

شرط در مالکیت حقوق معنوی

طرح موضوع کنم طرح موضوع اولین تنبیه این است که اگر کسی مالکیت حقوق معنوی را قبول نداشت ولی آیا می‌تواند مؤلف و یا مبدع یک اثر شرط کند بدون شرط می‌گوییم وقتی کتابی چاپ کردی به کسی دادی او هر کار که خواست می‌تواند کند. اگر کسی این نظر را پذیرفت که عده ای از بزرگان و امام این را می‌پذیرند ولی آیا می‌تواند شرط کند این همانی است که متداول است پشت کتابها می‌نویسند که حقوق معنوی این کتاب محفوظ است و هر گونه تکثیر بدون اجازه مؤلف یا ناشر ممنوع است. این را شرط کند نمی‌گوییم بدون شرط مالک است اگر شرطی نکند مثلاً چیزی نوشت و چاپ کرد و نسخه اش را فروخت این نسخه مال شما است و هر کاری می‌توانید کنید آن امر کلی هم در مالکیت او نیست ولی آیا می‌تواند شرط کند و در صورت اشتراط هم حقی ندارد یا اینکه نمی‌تواند با شرط حقی را برای خودش ثابت نگه دارد. این هم یک بحثی است که دو نظر اینجا وجود دارد یک نظر می‌گوید این شرط خلاف مقتضای عقد است و مالکیت آن مشتری است یک نظر هم این است که نه این شرط نافذ است و باید آن را رعایت کرد که در وجه این دو در همان مقالات هم اشاره ای به این شده و در کتاب آقای خرازی هم اشاره ای به این شده که بحث می‌کنیم.

وصل الله علی محمد و آل محمد